

جایگاه آوارگان فلسطینی در شعر محمود درویش

دکتر رسول بلاوی^۱

دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فردوسی مشهد

سمیه صولتی

کارشناسی ارشد، دانشگاه کردستان

اعظم صادقیان نژاد

کارشناسی ارشد، دانشگاه کردستان

چکیده:

شاعر متعهد فلسطینی، محمود درویش از پیشگامان شعر مقاومت فلسطین است که شعرش را یکسره وقف آرمان فلسطین نموده و به شرح دردها و آرزوهای هموطنان خویش پرداخته است، اوضاع تأسف بار آوارگان فلسطینی در اردوگاه‌ها و کشورهای عربی یکی از مضامین اصلی شعر او به شمار می‌رود که بخش وسیعی از دفترهای شعری شاعر را به خود اختصاص داده است. اشعار درویش در یک نگاه کلی آینه‌ای تمام‌نما از احساسات مردم آواره و ستمدیده‌ای است که تمام حقوق انسانیشان پایمال شده و اینک او در مقام یک شاعر در پیشگاه افکار و وجدان عمومی بشر از این درد سخن می‌گوید. درویش برای رساندن فریاد مظلومیت ملت آواره فلسطین به گوش مخاطبان تلاش نموده از تمام ظرفیت‌های شعر عربی، به‌ویژه میراث بهره‌گیرد. او عاشق وطن و دردمند از آه و ناله‌ی ستمدیدگان و آوارگان فلسطینی است، اما شخصیتی سوداوی مزاج و متشائم نیست و رنج و اندوه تنها بر صلابت و پایداری و مبارزه طلبی او افزوده است. با توجه به اینکه شعر درویش پژواک دردها و آرزوهای مردم زمانه‌ی خویش و نبض تپنده‌ی ادبیات مقاومت فلسطین است، در این مقاله سعی بر آن است تا بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی، بازتاب رنج و اندوه آوارگان فلسطینی در شعر وی مورد بررسی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، محمود درویش، آوارگان فلسطینی، رنج و اندوه.

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: r.balawi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۵/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۸/۲۳

مقدمه:

محمود درویش از جمله شاعرانی است که شعر او آینه‌ی تمام‌نمای مشکلاتی است که او و وطنش از آن رنج می‌برند. درویش دریافته است که قضیه‌ی او قضیه‌ی وطن است و هر آنچه که از تبعید، آوارگی، ظلم و ستم به آن می‌پردازد انعکاس همان مسائلی است که فرزندان ملتش با آن درگیرند (شاکر، ۲۰۰۴ م: ۴۹). پناهندگی و مهاجرت از بیشترین چیزهایی است که درویش از کودکی تا بزرگسالی با آن زیسته است. او برآن است تا از خود تصویری شخصی و قومی ارائه دهد (دیب السلطان، ۲۰۰۳ م: ۱۶۴). لذا در اشعار او می‌بینیم که به وفور از واقعیت انسان آواره و پناهنده و مشکلات و مصائبی که با آن روبه روست سخن می‌گوید، همان‌گونه که مشکلات اجتماعی و اقتصادی انسان آواره، فقر و بیکاری حجم وسیعی را در دیوان شعر فلسطینی به خود اختصاص داده است (أبوشاور، ۲۰۰۳ م: ۱۹۶). در این میان شعر درویش تنها توصیف وضعیت انسان آواره در خیمه‌ها و پناهندگان فلسطینی نیست بلکه او به تصویر انسان فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی نیز می‌پردازد و از مشکلات زن فلسطینی به عنوان مادر، همسر و خواهر، عذاب و شکنجه اسرا و درد و رنج بازماندگان شهدا و فقر و گرسنگی، بیماری، ترس و اضطراب کودکان و درد و رنج کشاورزان فلسطینی و سلب زمین‌های آنان نیز سخن به میان می‌آورد.

انتخاب این موضوع به چند دلیل اصلی باز می‌گردد: اول این‌که قضیه‌ی آوارگان فلسطینی به قضیه‌ای تبدیل شده است که احساسات پاک انسانی را در شاعران و نویسندگان جهان برانگیخته است. در سال‌های دور و نزدیک شاعران آزادی خواه به خصوص شاعران فرهیخته‌ی فلسطینی، فریاد خونین این ملت ستمدیده را در ابعاد گسترده‌ای در قلمرو شعر به جهان عرضه کرده‌اند که تأثیر بالایی در انعکاس واقعیت‌ها در جهان داشته است.

علت دوم آن به محمود درویش برمی‌گردد که با ذهن خلاق، تخیل غنی، حس صادق و زبان هموار و انعطاف‌پذیر خود بیان‌گر تازه‌ترین یافته‌ها و الهامات شعری است. دیگر این‌که شاعر با رنج و اندوه آوارگان فلسطینی در تمام ابعاد و آثار آن زیسته

است و بیش از ۲۵ سال از عمر خویش را در تبعید و در کشورهای دور و نزدیک بسر برده است و بهترین کسی است که توانسته است همزمان به عنوان یک شاهد و شاعر به بیان واقعیت زندگی انسانی بپردازد.

بررسی بازتاب رنج و اندوه آوارگان فلسطینی در شعر محمود درویش از جهات گوناگونی دارای اهمیت است: نخست آن که در شعر متعهد موضوع با پیام شاعر مقاوم و کیفیت ابلاغ آن به مخاطب مرتبط بوده و توفیق در طرح موضوع و مؤثر بودن آن، نشان دهنده‌ی توانایی شاعر در استفاده از زبان و بیان شاعرانه است. دوم آن که بررسی موضوعاتی که بیان‌گر رنج و اندوه آوارگان فلسطینی است، می‌تواند نشان دهد که مشکلات محوری آوارگان و راه حل آن از نظر شاعر مورد نظر که جزیی از نیروی روشنفکر و فرهنگی این ملت است، چیست. در اثنای بررسی اشعار درویش، روحیات، عواطف و موضع‌گیری شاعر در مبارزه و نقاط قوت و ضعف او روشن می‌شود و از آنجا که شاعر نماینده‌ی افکار و عواطف ملت خویش است تلقی انسان آواره فلسطینی از امکانات و مشکلات خود را نشان می‌دهد.

در مقاله حاضر، بیشتر به بررسی و تحلیل دیوان دو جلدی شاعر، و دفتر شعری "لا تعذر عما فعلت" و نیز "لماذا تركت الحصان وحيدا" پرداخته شده است. و در پی پاسخ دادن به سؤالات زیر هستیم:

- رنج و اندوه انسان آواره فلسطینی در شعر درویش چگونه بازتاب یافته است؟
- انسان فلسطینی در شعر محمود درویش از چه مسائلی رنج می‌برد؟
- درویش برای بیان دیدگاه‌های خود از چه تکنیک‌هایی استفاده کرده است؟

پیشینه تحقیق:

از جمله پژوهش‌هایی که به شعر محمود درویش پرداخته‌اند، عبارتند از: کتاب (رمز و التزام در شعر محمود درویش) اثر سید عبدالقادر حسینی، انتشارات آزاد سقز در سال ۱۳۸۶ش؛ و کتاب (محمود درویش شاعر الأرض المحتلة) اثر رجاء النقاش، انتشارات دار الهلال بیروت، سال ۱۹۷۱م؛ و کتاب (عودة الحصان الضائع «وقفه مع الشاعر محمود

درویش) اثر احلام یحیی، انتشارات نینوی در دمشق، سال ۲۰۰۳م؛ و کتاب (تطور الدلالات اللغویة فی شعر محمود درویش) اثر سعید جبر محمد ابو خضرة، انتشارات "المؤسسة العربیة للدراسات والنشر" بیروت، سال ۲۰۰۱م؛ و کتاب (مجنون التراب/ دراسة فی شعر وفکر محمود درویش) اثر شاکر النابلسی انتشارات "المؤسسة العربیة للدراسات والنشر" بیروت، سال ۱۹۸۷م؛ و پایان کارشناسی ارشد در دانشگاه علامه طباطبایی تحت عنوان (شعر محمود درویش قضایاه واتجاهاته الفنیة) اثر وحیده مطهری؛ و پایان نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران تحت عنوان (بررسی رمز و رمزگرایی در شعر محمود درویش) اثر عبدالباسط عیسی زاده؛ و مقاله چاپ شده در نشریه ادبیات پایداری دانشگاه باهنر کرمان تحت عنوان (بن مایه‌های ادبیات پایداری در شعر محمود درویش) اثر رضا نجاریان؛ و مقاله چاپ شده در "فصلیة دراسات الادب المعاصر" دانشگاه آزاد جیرفت تحت عنوان (ظاهرة التناص فی لغة محمود درویش الشعریة) اثر مرضیه زارع زردینی؛ و مقاله چاپ شده در مجله انجمن ایرانی زبان عربی تحت عنوان (التناص القرآنی فی شعر محمود درویش) اثر رقیه رستم پور ملکی.

گرچه تاکنون پژوهش‌های فراوانی در قالب کتاب یا مقاله درباره محمود درویش و شعر او انجام شده است، ولی زمینه‌ی تازگی تحقیق در مقاله‌ی حاضر، بررسی جایگاه رنج و اندوه آوارگان فلسطینی در شعر وی می‌باشد، که در هیچ یک از پژوهش‌های پیشین به آن اشاره‌ای نشده است، و بیشتر این پژوهش‌ها به جنبه‌های زیباشناسی شعر درویش یا بررسی سبک شعری وی پرداخته‌اند.

فاجعه فلسطین و آوارگی فلسطینیان:

از سال ۱۹۴۸م که رژیم صهیونیستی کار ترور و قتل عام مردم بی‌گناه فلسطین را با هدف بیرون راندن آنان و تثبیت موقعیت خویش شدت بخشید تا به امروز ۶۳ سال از سابقه‌ی آوارگی این ملت ستمدیده می‌گذرد. از آن تاریخ تا امروز حدود هفتاد درصد از مردم فلسطین، به دور از خانه و کاشانه خود آواره هستند و در کشورهای همسایه در شرایط غربت توأم با رنج و سختی روزگار خود را سپری می‌کنند. آنچه که مسلم است؛

آنان بر این اعتقاد بودند که خروج آن‌ها مؤقتی و گذرا است و هرگز باور نداشتند که این آوارگی بیش از نیم قرن به طول خواهد انجامید، اما نکته‌ای که ذکر آن ضروری می‌نماید، این است که آوارگان ستم‌دیده‌ی فلسطینی پس از رانده شدن از سرزمین و سکونت در اردوگاه‌ها و کشورهای همسایه بارها مورد تهاجم قرار گرفته و در جریان درگیری‌های مسلحانه مجبور به ترک اردوگاه و اقامت‌گاه‌های موقت خود شدند. در سپتامبر ۱۹۷۰م که به «سپتامبر سیاه» مشهور گشت، به دنبال درگیری نظامیان اردنی با سازمان آزادی بخش فلسطین، هزاران فلسطینی کشته و آواره شدند. فاجعه‌ی بعدی سقوط اردوگاه «تل زعتر» در لبنان توسط نیروهای مشترک راست‌گرایان لبنانی و اسرائیلی در سال ۱۹۷۳م بود. فاجعه ۱۹۸۲م و قتل‌عام و آوارگی هزاران فلسطینی ساکن در اردوگاه «صبرا و شاتیلا» و پس از آن در سال ۱۹۹۱م همزمان با جنگ خلیج فارس و حمله‌ی عراق به کویت هزاران فلسطینی از این کشور آواره شدند، بدین ترتیب این مردم آواره و ستم‌دیده همزمان با وقوع تراژدی فلسطین و تشکیل دولت یهود و در پی مصادره‌ی زمین‌هایشان، آوارگی و تبعید، تغییر سیاست کشورهای همسایه و بی‌تفاوتی‌ها و یا خیانت‌های آنان، آوارگی‌های پیاپی را تجربه کرده‌اند.

مسئله آوارگان در تاریخ سیاسی فلسطین از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است، به طوری که همه ساله در مذاکرات سیاسی یکی از عوامل چالش‌زا برای تداوم گفتگوها تلقی می‌شود، که برای حل آن راه‌حل‌های مختلفی پیشنهاد می‌شود، اما تا به حال نتیجه‌ای در بر نداشته است، چراکه مسئله‌ی آنان حل نخواهد شد مگر با احقاق کامل حقوق آنان و این امر هم میسر نمی‌شود، مگر با بازگشت این آوارگان به سرزمین و خانه و کاشانه‌شان.

آوارگان فلسطینی در شعر محمود درویش:

هجرت اجباری از میان خویشان و دوستان و اندوه و افسوس متعاقب آن در شعر عرب سابقه‌ای دیرینه دارد، ولی احساس شاعر فلسطین در این زمینه احساسی بسیار صادق و چند جانبه است به گونه‌ای که نظیر آن را در شاعران جدید نمی‌یابیم. این موضوع در اشعار درویش جایگاه ویژه‌ای یافته است، به طوری که در قصائد بسیاری به‌طور مستقیم

درباره‌ی این موضوع سخن گفته است. آخرین متنی که از وی به ما رسیده است، «عن المنفی» نام دارد، که در این متن وظیفه‌ی شاعر متعهد را رسیدگی به اوضاع آوارگان و پناهندگان می‌داند و می‌گوید: ادیب متعهد و ملتزم حق ندارد درد و رنج و فقر و مصیبت‌هایی که میلیون‌ها نفر از پناهندگان و آوارگان فلسطینی در آن زندگی می‌کنند، را فراموش کند. آوارگانی که از یک سو از حق بازگشت به وطنشان محروم شده‌اند و از سوی دیگر از حقوق شهروندی در کشورهایی که در آن اقامت دارند، محروم هستند. نمی‌توانند روبه‌رویشان را بنگرند، چرا که آینده آن‌ها را می‌ترساند و نمی‌توانند برگردند، زیرا گذشته از آن‌ها دور شده است و آنگاه که به دنبال هر جنگ کوچک و بزرگی اردوگاه‌هایشان ویران می‌شود، در جستجوی اردوگاهی موقت‌اند، در حالی که انتظار بازگشت را دارند، نه به وطن ... بلکه به اردوگاه سابق (سعاده، ۲۰۰۹ م: ۳۷):

لا يَنْظُرُونَ وِرَاءَهُمْ لِيُودِعُوا مَنْفَىٰ / فَإِنَّ أَمَامَهُمْ مَنْفَىٰ، لَقَدْ أَلْفُوا الطَّرِيقَ / الدَّائِرِي، فَلَا أَمَامَ وَا لَا وِرَاءَ وَا لَا شِمَالَ وَا لَا جَنُوبَ (۲۰۰۵ م: ۵۷)

«به پشت سر خویش نگاه نمی‌کنند تا با تبعیدگاه وداع کنند، چرا که روبه‌رویشان نیز تبعیدگاه است، با مسیری دایره‌وار مانوس شده‌اند، نه روبه‌روی هست و نه پشت‌سر و نه شمال و نه جنوب».

درویش قضیه‌ی آوارگان فلسطینی که درد مزمن قرن است و انسان آواره فلسطینی سال‌هاست از آن رنج می‌برد را در شعر فریاد زده است. او راوی دردهای مردم کشورش است و شعر را وسیله‌ای برای بیان درد قرار داده است. شعر درویش در جای جای خود تجلی تلخکامی و رنج ملتی است که از خانه و کاشانه‌اش رانده می‌شود، آواره‌ی کشورهای دور و نزدیک می‌شود، مورد طعن و تحقیر قرار می‌گیرد، خونس به آسانی بر زمین ریخته می‌شود، شریان حیاتش با خونسردی قطع می‌گردد، و نه تنها جهان غرب که حامی صهیونیسم است بلکه جهان عربی نیز بی‌اعتنا از کنار این جنایت عبور می‌کند. تحمل درد و رنج آحاد جامعه روحی سرکش و عصیانگر را برای او به ارمغان آورده است و از او شاعری آگاه ساخته است که فریاد اعتراضش نسبت به نابسامانی‌های جامعه‌ی انسانی همیشه بلند است.

یکی از بهترین اشعار درویش که در آن از آوارگان فلسطینی سخن به میان آمده، قصیده‌ی «أبد الصبار» می‌باشد. این قصیده قصه‌ای شعری است که از چهار مقطع تشکیل شده است. هر مقطع با سوالی از پسر شروع می‌شود و هر سوال، جواب پدر را به دنبال دارد. اگر سوال‌های پسر و جواب‌های پدر را از شعر بیرون بکشیم همان‌طور که شاعر سوال «لماذا تركت الحصان وحيداً» را از این قصیده بیرون کشیده است و آن را بر جلد دیوان خود ثبت کرده است محاوره و گفتگو زیر حاصل می‌شود:

- إلى أين تأخذني يا أبي؟ / - إلى جهة الريح يا ولدي... / - و من يسكن البيت بعدنا يا أبي؟ -
سیتی علی حاله مثلما كان يا ولدي / - لماذا تركت الحصان وحيداً يا أبي؟ / - لكي يونس البيت يا
ولدي / فالبيوت تموت إذا غاب سكاتها / متى يا أبي ؟ « نعودُ » / - غداً. رُبما بعد يومين يا ابي
(۱۹۹۵م: ۱۸-۱۶).

«مرا کجا می‌بری پدر؟/ به سمت باد فرزندم.../ ای پدر؟ پس از ما چه کسی در خانه ساکن می‌شود؟/ به همان شکلی که بوده باقی می‌ماند پسر/ پدر، چرا اسب را تنها گذاشتی؟/ تا مونس خانه باشد فرزندم، خانه‌ها اگر ساکنینش نباشند می‌میرند/ کی برمی‌گردیم پدر؟/ فردا، شاید هم پس از دو روز پسرم».

از سؤال‌های پسر می‌توان فهمید که فرزند از مکانی که به سمت آن می‌رود آگاهی ندارد. پدر نیز از مکانی که به آن سفر می‌کند آگاهی ندارد زیرا که اسم مکان خاصی را بر زبان نمی‌آورد و فقط به سمت باد اشاره می‌کند، او حتی نمی‌داند این هجرت و آوارگی چقدر طول می‌کشد. این سوال‌ها جوی را ایجاد کرده که از آن می‌فهمیم مصیبتی اتفاق افتاده است، که ذهن پسر را آشفته کرده است. درویش در این قصیده از واژه «أبی» که دارای بار عاطفی بالایی است، استفاده می‌کند تا از پناه پسر به مهر پدری و از غربت و آوارگی او سخن گفته باشد.

در این پژوهش خواهیم دید برخی از اشعار او چنان با احساس درد و رنج آمیخته است که عاری از هرگونه تکلفات لغوی و بدیعی، عمق بی‌پناهی و درد و رنج انسان آواره فلسطینی را منتقل می‌سازد و آنجا که به خاطر شرایط سیاسی جامعه مجبور می‌شود از نماد و میراث کمک بگیرد، شعر او پیچیده نمی‌شود و درک آن برای خواننده سخت نیست.

رنج و اندوه آوارگی و غربت:

زندگی در آوارگی یا در پناه اردوگاه‌های اقامت اجباری در شعر درویش به گونه‌ای بسیار تأثر انگیز تصویر شده است. او در قصیده‌ی «رسالة من المنفى» غم‌نامه‌ی انسان فلسطینی آواره را به تصویر می‌کشد، علی‌رغم وضوح و آشکاری در عنوان شعر که نشان می‌دهد شاعر می‌خواهد از رنج انسان در تبعید سخن بگوید، اما شاعر به کلی از تعبیر مستقیم دوری می‌کند و به ترسیم تصویری انسانی پناه می‌برد که روابط این فلسطینی آواره را با خانواده‌اش تجسم می‌کند و احساسات پر از غم و وضعیت زندگی روزانه‌ای که احساس غربت را در هر لحظه برای او املا کرده و این احساس را نزد او تأکید می‌کند را آشکار می‌سازد، این نوع تصویر پخته‌تر و عمیق‌تر از هر گونه تعبیر مستقیم است. درویش ما را در مقابل تصویری انسانی قرار می‌دهد، گویی در برخوردی احساسی با انسانی هستیم که صادقانه و به سادگی از حزن و دردهای قلبش شکایت می‌کند. تأثیر درونی این تصویر عمیق‌تر و پایدارتر از انسانی است که با صدای بلند به بیان شکوه‌های خود می‌پردازد. درویش در مقطعی از قصیده‌ی «رسالة من المنفى» از زبان آواره‌ی فلسطینی می‌گوید:

اللیلُ یا أمّاه ذئبٌ جائعٌ سفاحٌ / يُطارِدُ الغَریبَ أينما مَضَى / وِیَفْتَحُ الأفاقَ للأشباحِ / و غابَةُ
الصَّفصافِ لَمْ تَزَلْ تُعانِقُ الرِیاحَ / ماذا جَنینًا یا أمّاه ؟ ! / حتی مَوْتَ مَرتینِ / فَمَرَّةً مَوْتُ فی الحِیاةِ / ومَرَّةً
مَوْتُ عندَ الموتِ! (۲۰۰۰م، ج ۱: ۳۸)

«شب ای مادر گرگی گرسنه و خونریز است، غریب را هر کجا برود تعقیب می‌کند و آفاق را به روی اشباح می‌گشاید. و جنگل بید همواره باده‌ها را در آغوش می‌گیرد. مادر گناه ما چیست که دوبار می‌میریم؟ یکبار در زندگی و یکبار در زمان مرگ».

آواره‌ی فلسطینی در این شعر مادر را که رمز محبت و حمایت عاطفی است مخاطب قرار می‌دهد و تصویر مادر را مقابل تصویر سخت و سنگدلی قرار می‌دهد که انسان فلسطینی با آن روبه‌روست: «اللیل یا أمّاه - ذئب جائع سفاح» مادر یک طرف و شب، که گرگی گرسنه و خونریز است در سمت دیگر، محبت گمشده یکسو و سنگدلی و بی‌رحمی دشمن که انسان فلسطینی از آن رنج می‌برد، در سمت دیگر قرار

دارد لذا این مسأله واکنشی قابل قبول است که انسان هرگاه در معرض بدبختی و عذاب قرار بگیرد، مادر را به یاد آورد.

شاعر حکایت تلخکامی و سوز دل انسان آواره را ادامه می‌دهد و تصویر غربت فرزند را در مقابل احساسات والای مادرانه قرار می‌دهد، اما آنگاه که شاعر می‌گوید شرح درد و غم‌نامه‌ای که انسان آواره برای مادر نوشته است به دست او نمی‌رسد دردناکی و اندوهباری شعر تکمیل می‌شود:

أُمَاةٌ يَا أُمَاةُ / لِمَنْ كَتَبْتُ هَذِهِ الْأَوْزَاقَ / أَيُّ بَرِيدٍ ذَاهِبٍ يَحْمِلُهَا؟ / سُدَّتْ طَرِيقُ الْبَرِّ وَالْبَحَارِ وَالْآفَاقِ
... (۲۰۰۰م، ج ۱: ۳۹)

«مادرم ای مادر این برگه‌ها را برای که نوشتم؟ کدام نامه رسان رهگذر آن را با خود می‌برد؟ راه خشکی و دریا و آفاق بسته شده است.»

نامه‌های انسان آواره‌ی فلسطینی به سرزمین اشغال شده نمی‌رسد، چرا که این نامه‌ها ممنوع و اجازه‌ی ارسال را ندارند. لذا این انسان آواره به تنهایی دردهایش را تحمل می‌کند، و حتی از درد دل با مادر و ارسال نامه به وی محروم است.

درویش در این‌که «زمین برای همه‌ی انسان‌هاست» شک می‌کند و از درد غربت سخن می‌گوید و از انسان‌هایی که در ساحل آرامش به سر می‌برند، می‌پرسد:

وَأَسْأَلُ: يَا سَيِّدَاتِي وَ يَا سَادِي الطَّبِيبِينَ / أَرْضُ الْبَشَرِ / لِجَمِيعِ الْبَشَرِ كَمَا تَدْعُونَ؟ / إِذْنًا، أَيْنَ
كُوْحِي الصَّغِيرِ وَ أَيْنَ أَنَا...؟ (۲۰۰۰م، ج ۲: ۳۳۳)

«و می‌پرسم: خانم‌ها و آقایان ارجمنند، آیا زمین بشر چگونه که ادعا می‌کنید برای همه‌ی انسان‌هاست؟ اگر چنین است پس کلبه‌ی کوچک من کجاست و من کجا هستم...؟»

گویا در این زمین وسیع جایی برای انسان فلسطینی نیست و آنجا که می‌پرسد: من کجا هستم...؟ عمق فاجعه و تراژدی را نشان می‌دهد. انسان فلسطینی سرگردان است و در لا مکان به سر می‌برد.

درویش در قصیده‌ی «عن الإنسان» عذاب پناهنده‌ی فلسطینی را در سه مقطع بیان می‌کند:

وَضَعُوا عَلَى فَمِّهِ السَّلَاسِلَ / رَبُّطُوا يَدَيْهِ بِصَخْرَةِ الْمَوْتَى / و قالوا: أَنْتَ قَاتِلٌ / أَخَذُوا طَعَامَهُ و
المِلابِسَ وَالْبِيارِقَ / وَ رُمُوهُ فِي زِنزَانَةِ الْمَوْتَى / و قالوا: أَنْتَ سَارِقٌ! / طَرَدُوهُ مِنْ كُلِّ الْمَرافِئِ / أَخَذُوا حَبِيبَتَهُ
الصغيرةَ / ثُمَّ قالوا: أَنْتَ لاجئٌ! (م، ۲۰۰۰، ج ۱: ۱۲)

«بر دهانش زنجیر قرار دادند و دستانش را به صخره‌ی مرگ بستند و گفتند: تو قاتلی، غذا، لباس‌ها و پرچمش را گرفتند و او را به زندان مردگان انداختند و گفتند: تو سارق‌ی. او را از همه بندرگاه‌ها راندند. محبوبه‌ی کوچکش را گرفتند و سپس گفتند: تو پناهنده‌ای.»

این قصیده بازگو کننده واقعت زندگی فلسطینیان پس از فاجعه‌ی ۱۹۴۸م است. درویش در این ابیات اقدامات سرکوبگرانه‌ای که رژیم صهیونیستی با هدف بیرون راندن فلسطینیان در پیش گرفته است، را در سه مقطع به تصویر کشیده است. در مقطع اول دشمن، انسان فلسطینی که به دفاع از سرزمین خویش پرداخته است را قاتل می‌نامد و با این عنوان حقیقت وجود مبارزه طلبانه او را ساختگی و دروغین جلوه می‌دهد. در مقطع دوم از رنج و اندوه دیگر فلسطینیان سخن می‌گوید، بدین گونه که انسان فلسطینی از ساده‌ترین حقوق انسانی‌اش محروم می‌شود، تمام دارایی و ثروتش از او گرفته می‌شود و به او انگ سارق بودن می‌زنند. اما در مقطع سوم که اوج تراژدی و حکایت وضعیت غم‌انگیز انسان فلسطینی است، صاحب اصلی سرزمین از وطنش رانده شده و پناهنده نامیده می‌شود.

در دهه‌ی هشتاد، اشعار محمود درویش رنگ و بوی دیگری به خود می‌گیرد، حقیقت تراژدی بسیار پوست‌کنده‌تر و عریان‌تر جلوه می‌کند، در این دهه آوارگان فلسطینی بارها مورد تهاجم قرار گرفتند، هزاران نفر از آنان کشته و شمار زیادی آوارگی‌های مجدد را تجربه کردند. گویی زمین هم با فلسطینیان سر ستیز دارد، و جهان برآنان تنگ و بسیار کوچک گردیده است:

تَضَيَّقُ بنا الأَرْضُ وَتَحْشُرُنَا فِي المِمرِ الأَخِيرِ / فَتَخْلَعُ أَعْضائُنَا كِي نُمُرُّ وَ نُعْصِرُنَا الأَرْضُ... / إلى أَيْنَ نَذْهَبُ بَعْدَ الحُدُودِ الأَخِيرَةِ / أَيْنَ تَطِيرُ العِصافيرُ بَعْدَ السَّمَاءِ الأَخِيرَةِ... / هُنَا سَمَوْتُ، هُنَا فِي المِمرِ الأَخِيرِ / هُنَا أَوْ هُنَا سَوْفَ يَغْرِسُ زَيْتُونَهُ ... دُمْنَا (م، ۲۰۰۰، ج ۲: ۳۲۹)

«زمین بر ما تنگ گرفته است و ما را به آخرین گذرگاه می‌راند. ما باید از اندامهامان چشم‌پوشیم، تا بتوانیم از این باریکه بگذریم زمین ما را می‌فشارد... پس از این مرزها به کجا خواهیم رفت؟ پس از این آسمان گنجشک‌ها کجا پرواز می‌کنند؟ ما اینجا خواهیم مرد، اینجا در آخرین گذرگاه. خون ما زیتون را خواهد کشت اینجا یا آنجا...».

تراژدی حقیقی انسان فلسطینی پس از تبعید آغاز می‌شود، تراژدی لامکان، کوچ، بندرها، و ایستگاه‌های قطار و فرودگاه‌ها. در غربت رنج دو چندان می‌شود: فقر در اردوگاه‌ها، زندگی خفت بار، مرگ و یا حتی به قتل رسیدن. انسان آواره تنها از وطن محروم نشده، بلکه او را از تبعیدگاه نیز منع کرده‌اند:

لا، لیس لی منفی / لأقول لی وطن / ... / وطنی حقیبة / و حقیبتی وطنی / ولکن ... لا رصیف و لا جداز / لا أرض تحي کي أموت کما أشاء / و لا سماء / حوی (همان: ۵۵-۵۷)

«نه، تبعیدگاهی ندارم تا بگویم وطنی دارم. وطن من چمدانی است و چمدان من وطنم است. اما ... نه پیاده رویی وجود دارد و نه دیواری زمینی زیر پای من نیست، تا آنگونه که می‌خواهم بمیرم و آسمانی پیرامون من نیست».

درویش در این قصیده وضعیت غیرعادی انسان آواره فلسطینی را ترسیم کرده است. او که یکبار از سرزمین خود رانده شده و آواره کشورهای همسایه گشته است، از اردوگاه نیز رانده می‌شود، لذا درویش با استفاده از جملاتی که بازگوکننده عمق فاجعه‌ی فلسطین است می‌گوید: چون آواره فلسطینی از داشتن تبعیدگاه محروم است، نمی‌تواند ادعا کند وطنی داشته است. او پس از رانده شدن از اردوگاه در وضعیت نامشخصی به سر می‌برد نه می‌تواند به وضعیت سابق یعنی به وطن یا تبعیدگاه برگردد و نه آینده‌ای دارد تا به سمت آن برود. درویش در ادامه می‌گوید:

ظَهري إلى الحائط / الحائط / الساقط! / وطنی حقیبة / و حقیبتی وطن العجر / شعب ینم فی الأغابن
و الدخان شعب ینم عن مکان / بین الشطایا و المطر (همان: ۵۸)

«به دیوار تکیه دادم، دیواری که افتاده است. وطن من چمدانی است و چمدانم وطن کولی‌هاست. ملتی که در ترانه و دود چادر می‌زنند، ملتی که در جستجوی مکانی بین خاکسترها و باران است».

تکیه بر دیواری که فرو می‌ریزد، عدم استقرار و بی‌فایده بودن تکیه کردن را می‌رساند، ملتی که در ترانه‌ها و دودها خیمه زده است، وجود انسان فلسطینی مهاجر در مکانی ناموجود و ناشناخته را می‌رساند. و جستجوی مکانی بین خاکستر و باران به این معنا است که انسان فلسطینی تبعید شده نمی‌داند به کجا می‌رود. و از سوی دیگر می‌دانیم که کولی‌ها^۱ مردمی دربه در و آواره‌اند پس می‌توان در آن تصویر انسان فلسطینی آواره را دید که مثل یهود محکوم شده تا روز قیامت آواره و سرگردان بماند (القاسم، ۱۹۸۷ م: ۱۴۱) اما امروز وضعیت تغییر کرده و یهودی آواره تاریخ اکنون مأوایی برای خود یافته و انسان فلسطینی به جای او آوازه‌ی سرزمین‌ها شده است. درویش فلسطینیان را به کولی‌ها تشبیه کرده است و وجه تشابه آن‌ها نیز همان آوارگی است. درد و رنج آوارگی و غربت در شعر درویش حساسیت بالایی نسبت به مکان خلق کرده است، چرا که از ساده‌ترین حقوق انسان این است که در وطن بمیرد، نه در غربت. این آشفتگی و نگرانی همیشگی درویش نیز هست:

يَشْعُئِي شَاغِلًا أَيْنَ أَمُوتُ / أَرِيدُ أَنْ أَمُوتَ هُنَاكَ

این مسأله که کجا می‌میرم، مرا آشفته می‌کند. می‌خواهم آنجا بمیرم (النابلسی، ۱۹۸۷ م: ۴۲۲).

زندگی در تبعید باعث شده که او در هر لحظه، از مرگ در خارج از آغوش وطن بهراسد. به همین دلیل در تنها وصیتش که در نامه‌ای برای دوستش سمیح القاسم نوشت، تاکید می‌کند که می‌خواهد در وطن دفن شود:

«هُنَاكَ وُلِدْتُ.. هُنَاكَ وُلِدْتُ.. هُنَاكَ أَرِيدُ أَنْ أَدْفَنَ.. تِلْكَ وَصِيَّتِي الْوَحِيدَةُ» (۱۹۹۰ م: ۴۵)

«آنجا به دنیا آمدم... آنجا به دنیا آمدم.. و می‌خواهم آنجا دفن شوم... این تنها وصیت من است»

درویش برای بیان رنج و اندوه آوارگان فلسطینی گاه از میراث دینی بهره می‌گیرد. او بر آن است، تراژدی رانده شدن انسان فلسطینی از سرزمین را به داستان بیرون رانده شدن آدم (ع) از بهشت تشبیه کند. قدیمی‌ترین چیزی که انسان فلسطینی در تبعید و آوارگی خویش به یاد می‌آورد، بهشت پاکی و برائت نخستین انسان‌هاست، این بهشتی

که حضرت آدم (ع) یکبار آن را از دست داد، انسان فلسطینی دو بار آن را از دست داده است:

أنا آدمُ الجَتِّينِ فُقدتُهُمَا مَرَّتَيْنِ / فأطردوني على مهلٍ / فتلوني على عجلٍ / تحت زيتوني / مع لوركا^۲
(۲۰۰۰م، ج ۲: ۴۸۰)

«من آدم دو بهشتم، که آن دو را دو بار از دست دادم. به آرامی مرا بیرون کنید و با سرعت مرا به قتل برسانید زیر زیتونم با لورکا».

شاعر در قصیده‌ی «الخروج من الساحل المتوسط» نیز به سراغ میراث می‌رود و بین هجرت فلسطینی از وطن و هجرت «هاجر» ارتباط برقرار می‌کند. درویش در این شعر غمگین است، زیرا عرب به خاطر آوارگی و سرگردانی‌های پیاپی که از گذشته‌ای دور از روزگار هاجر با آنها بوده است گریان است:

و أولُ دمعَةٍ في الأرضِ كانت دمعَةً عربيةً / هل تذكرونَ دُموعَ هاجرٍ؟^۳ أولُ امرأةٍ بَكَت في / هجرةٍ لا تنتهي؟ / يا هاجرُ احتفلي بمحرتي الجديدة من ضلوع القبر (ج ۱: ۴۸۶)

«و اولین اشک در زمین اشکی عربی بود. آیا اشک‌های هاجر را به یاد می‌آورید؟ اولین زنی که در هجرتی بی‌پایان گریست. ای هاجر هجرت تازه‌ام را از درون قبر جشن بگیر».

دعوت درویش به هجرتی از نوع دیگر او را از احساس غربت و سرگردانی و تباهی دور نمی‌سازد، زیرا او به نهایت هجرت جدیدش آگاهی ندارد.

فقر و محرومیت:

زندگی پناهندگان فلسطینی فقیر به ماده‌ای غنی تبدیل شده است که شاعران فلسطینی بهترین اشعاری را که می‌سرایند، از آن می‌گیرند. زندگی آنان پیوسته منبع وحی و الهام در شعر فلسطین است. درویش رنج و اندوه انسان فقیر را با جملاتی ساده به زبان می‌آورد. جملاتی که خشم و کینه در آن‌ها موج می‌زند، و پتکی می‌شود که مدام بر سر دشمن فرود می‌آید:

الزبنقاتُ السودُ في قَلبي / و في شَفعي اللهبُ / من أيِّ غابٍ جئتني ... / يا كلَّ صلبانِ الغضبِ؟
بأبعثُ أحزاني / وَ صَافِحُ التشرّدِ و السعَبِ / عَصَبُ يدي ... / عَصَبُ فمي ... / و دمأُ أوردني
عَصِيرٌ من عَصَبٍ ... (همان: ۷)

«زنبق‌های سیاه در قلب من هستند و در دهانم آتش است. از کدام جنگل نزد من آمده‌اید ای تمام صلیب‌های خشم؟ با حزن‌هایم بیعت کردم و با آوارگی و گرسنگی دست دادم. دست من خشم است.. دهانم خشم است.. و خون رگ‌هایم عصاره‌ای از خشم است».

محمود درویش نمونه‌ی انسان فلسطینی فقیر در مقابل ظلم و ستم اجتماعی است. پس از این‌که سرزمینش ربوده شد او با فقر و گرسنگی و حزن بیعت کرد، تا این امور سه گانه همنشینان این انسان فلسطینی آواره و ستم‌دیده شوند.

محمود درویش شاعر مشرق زمین است، شاعر رنج‌های ابدی، شاعر مظلومیت کودکان گرسنه‌ی خردسال، شعر او زبان حال تمام دل‌شکستگان است. شاعر در یکی از اشعار خود با عنوان «أغنية ساذجة عن صليب الأحمر» برای بیان فقر و محرومیت انسان آواره‌ی فلسطینی از اسلوب گفتگو بهره برده است و توانایی خویش را در نمایشنامه‌ی شعری آشکار می‌کند. یکی از این دو صدا صدای پسر بچه‌ای است که از فقر و محرومیت و اوضاع و احوال خود و خانواده‌اش با ناامیدی سخن می‌گوید و دیگری صدای پدر اوست که با امید به آینده با فرزندش سخن می‌گوید:

هل لكلّ النّاسِ في كلّ مكانٍ / أذرعٌ تطلّعُ خُبْرًا و أمانٍ / و نَشيداً وطنياً؟ / فلماذا يا أبي نأكلُ عُصنَ
السنديانِ / وَ نُغَيّ، خَلْسَةً، شِعراً شَجياً؟ / يا أبي! حُنٌّ بِخَيْرٍ و أمانٍ / بَيْنَ أَحْضَانِ الصَّليبِ الأحمرِ
(همان: ۱۹۶)

«آیا برای همه مردم در همه سرزمین‌ها بازوهایی هست که نان و آرزوها و سرودی ملی را می‌رویند؟ پس چرا ما از شاخه‌ی بلوط می‌خوریم پدر؟ و پنهانی شعری غمگین را می‌خوانیم؟ ای پدر ما تحت حمایت صلیب سرخ در امنیت و آرامشیم».

فقر و محرومیت و درد و رنج ناشی از آن انسان آواره‌ی فلسطینی را بر آن داشت که در آرزوی لقمه نانی برای بقا و استمرار حیات باشد و ماه آسمان را هنگام خالی شدن کیسه‌های آرد، قرص نانی خیال کند. آنان پر دردترین و محروم‌ترین مردم جهانند، چرا که فقر آن‌ها از نوع دیگر است، آنان گرسنه نگه داشته شده‌اند تا از قضیه کسورشان دور شوند و به جای آن، به دنبال لقمه نانی برای ادامه‌ی حیات خویش

باشند. انسان فلسطینی در انتظار کمک‌های ناچیز سازمان‌های بین‌المللی است و مجبور است از جنایت‌های وحشتناکی که جامعه‌ی بین‌المللی در حق این ملت روا داشته است، چشم پوشی کند، سازمان‌هایی که پذیرفتند فلسطینیان از سرزمین خود بیرون رانده شوند و به جای آن‌ها مردم دیگری در آن ساکن شوند و در حال حاضر با سیاست گرسنه نگاه‌داشتن فلسطینیان می‌خواهند او به جای تلاش برای آزادی و بازگرداندن وطن، چشم به غذای بخور و نمیر سازمان‌های بین‌المللی داشته باشند (قمحیه، ۱۹۸۱م: ۱۳۱).

عندما تُفرغُ أكياسُ الطحينِ / يَصْبِحُ البدُّ رَغيفاً في عُيونِ / فلماذا يا أبايَ بعتَ زَغاريدِي و دِينِي / بِقُتَاتٍ و بجنِ أَصْفَرٍ / فِي حَوَانِيَتِ الصَّلِيبِ الأَحْمَرِ؟ (م، ۲۰۰۰، ج: ۱: ۱۹۶)

«آنگاه که کیسه‌های آرد خالی می‌شود، ماه در چشمانم قرص نانی می‌شود. پدر پس چرا هلهله‌ها و ترانه‌ها و دینم را به لقمه نانی و پنیری زرد در دکان‌های صلیب سرخ فروختی؟»

این صدای تلخ و ناامید، صدای فقر و محرومیت کودک فلسطینی بود، اما در سمت دیگر صدای امید است که به او پاسخ می‌دهد. شاعر دید و نگرش خوشبینانه‌ای دارد او بذر تغییر، انقلاب و آینده‌ای روشن را در چشمان کودکش می‌بیند:

أخذوا مِنْكَ الحِصَانَ الخَشِيبِيَّ / أخذوا، لا بأسَ، ظِلَّ الكوكِبِ / يا صبي! / يا زهرةَ البركانِ! يا نبضَ يدي // إِنَّني أَبصُرُ في عَيْنِكَ ميلادَ الغد... / أخذوا باباً ... ليعطوكَ رِياح / فَتَنحُوا جرحاً ليعطوكَ صَبَاح / هَدَمُوا بيتاً لِكِي تُبنيَ وطن / حَسَنٌ هذا ... حَسَنٌ / نَحْنُ أَدْرِي بالشَّيَاطِينِ التي تَجْعَلُ من طفلٍ نبياً (همان: ۱۹۸-۱۹۹)

«اسب چوبی‌ات را از تو گرفتند. سایه‌ی ستاره را از تو گرفتند، عیبی ندارد. ای پسر! ای شکوفه‌ی آتشفشان! ای نبض دستم! من در چشمان تو میلاد فردا را می‌بینم. دری را گرفتند، تا بادها را به تو بدهند. زخمی را گشودند، تا بامداد را به تو ببخشند. خانه‌ای را ویران کردند، تا وطن را بسازی. این نیکوست... نیکوست. ما شیاطینی را که از کودک پیامبری می‌سازند، بهتر می‌شناسیم.»

کودکان نماینده‌ی نسل جسور و شکست‌ناپذیر آینده هستند. شاعر نجات دهنده را در سیمای کودکان انقلابی می‌نگرد و او را پیامبر و مقتدای خویش می‌یابد، که وطن را از نو می‌سازد، فقر و محرومیت را از بین می‌برد و عدالت اجتماعی را برقرار می‌کند. یکی دیگر از بهترین اشعار درویش که در آن به بیان فقر و محرومیت آوارگان فلسطینی پرداخته است، قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» است. این شعر از آن دسته شعرهایی است که عاشقانه اجتماعی - سیاسی نام می‌گیرد، در این شعر، دو ماهیت عشق به معبود و تعهد اجتماعی با هم تنیده است؛ معشوق در شعر مورد بحث تنها یک نفر نیست، شاعر تمام زنان فلسطینی را که در اقصا نقاط جهان آواره شده‌اند و بی - خانمان و درهم شکسته، تن به تبعیدی ناگزیر داده‌اند، و در فقر و محرومیت بسر می - برند را خطاب قرار می‌دهد:

رَأَيْتُكَ فِي خَوَائِبِ الْمَاءِ وَالْقَمَحِ / مُحَطَّمَةً. رَأَيْتُكَ فِي مَقَاهِي اللَّيْلِ خَادِمَةً / رَأَيْتُكَ فِي شُعَاعِ الدَّمْعِ وَالْجُرْحِ
وَأَنْتَ الرَّئِثَةُ الْأُخْرَى بِصَدْرِي... / رَأَيْتُكَ عِنْدَ بَابِ الْكَهْفِ ... عِنْدَ النَّارِ / مُعَلَّقَةً عَلَى حَبْلِ الْعَسِيلِ
ثِيَابَ أَيَّامِكَ
رَأَيْتُكَ فِي الْمَوَاقِدِ ... فِي الشُّوَارِعِ / فِي الزَّرَائِبِ... وَفِي دَمِ الشَّمْسِ / رَأَيْتُكَ فِي أَغْيَانِ الْبَيْتِ وَالْبُؤْسِ
(همان: ۸۰)

«تو را در انبارهای آب و گندم، شکسته و دردمند دیدم. تو را پیش خدمتی در کافه - های شبانه دیدم. تو را در نور اشک و زخم دیدم و تو ریه‌ی دیگری هستی در سینه‌ی من. تو را بر دهانه‌ی غاری دیدم... کنار آتش که لباس‌های یتیمان را می‌آویختی. تو را در دودکش‌ها و در خیابان‌ها دیدم، در اصطبل‌ها و در خون خورشید. تو را در ترانه‌های یتیمی و فقر دیدم.»

درویش در این قصیده در قالب تغزل به دردهای اجتماعی روی آورده، ضمن آنکه عاطفه‌ی ورای شعر را نیز در نظر گرفته است. او با هنرمندی کم نظیری، شادی‌های بزرگ عشق را با غم‌های جهانی‌اش در هم آمیخته، تا غمشادی شعرش معجون‌ی مردافکن باشد برای مخاطبی که اهل تأمل و تفکر است.

بی توجهی دولت‌های عربی به قضیه آوارگان فلسطینی:

آواره فلسطینی پیش از خروج از وطن چنین می‌پنداشت که کشورهای عربی در تلاش برای آزادی فلسطین هستند، اما پس از خروج از وطن امواج سهمگین قساوت را با چشم خود دید و خیانت سران عرب را مشاهده کرد. سپتامبر سیاه ۱۹۷۰م و درگیری نیروهای نظامی اردن با نیروهای مقاومت فلسطین، جریان کمپ دیوید و صلح مصر با اسرائیل در سال ۱۹۷۸م، سقوط اردوگاه تل زعتر توسط نیروهای مشترک گروهک فالانژ لبنان و نیروهای اسرائیل ۱۹۷۳م، عدم اقدام بین‌المللی و بی‌غیرتی دولت‌های عربی در فاجعه‌ی «صبرا و شاتیلا» بیرون راندن نیروهای مقاومت از لبنان، آوارگی‌های مجدد و کشتار هزاران آواره‌ی بیگناه فلسطینی در جریان این حوادث و پیوستن برخی از سران عربی به جریان صلح با اسرائیل احساس غربت، تنهایی و یأس را در آوارگان به اوج رساند. محمود درویش بخش وسیعی از دفترهای شعر خود را وقف اندوه ناشی از این حوادث کرد. او نیز پیش از خروج از فلسطین این‌گونه می‌اندیشید که کشورهای عربی برای آزادی فلسطین و بازگرداندن آوارگان تلاش می‌کنند، اما زمانی که به گوشه و کنار جهان عربی رفت با محدودسازی و اسارت آزادی خود و کسانی که در راه فلسطین فعالیت می‌کنند مواجه شد، غافلگیر می‌شود، چرا که از این واقعیت اطلاعی نداشت:

أنا أعرفُ المفاجأةَ / أُنِّي لم أعرفُ الأكذوبةَ (همان: ۳۸۴)

«من غافلگیری را می‌شناسم، چرا که من دروغ‌ها را نشناختم».

غافلگیری درویش از واقعیت‌های جوامع عربی او را بر آن داشت تا از منبع ظلم و ستم مستمر نسبت به ملت فلسطین سؤال کند که آیا عامل محرومیت و ستم‌دیدی و مرگ او حکومت‌های عربی هستند یا صهیونیسم؟ این مسأله بر درد و عذاب او می‌افزاید و او را سرگردان می‌سازد:

أيها الوطنُ المتكرِّرُ في الأغانِي و المذابِح، / دَلَّنِي على مصدرِ الموتِ / أ هو الخنجرُ ... أم الأكذوبة؟

(همان: ۳۷۴)

«ای وطن تکرار شده در ترانه ها و کشتارگاه‌ها، مرا به سرچشمه‌ی مرگ هدایت کن، آیا خنجر است یا دروغ‌ها».

شاعر از دروغ و دوگانگی عرب به ترانه و از ظلم و ستم دشمن صهیونیستی به خنجر تعبیر می‌کند. بین خنجر سلطه‌گران در داخل سرزمین و بین مبهم بودن مواضع کشورهای عربی نسبت به این قضیه، تصویر وطن فلسطینی و رنج و اندوه او آشکار می‌شود.

این واقعیت، رنج و اندوه سخت غربت را شدت می‌بخشد، غربت آوارگان و پناهندگان فلسطینی که برای آزادی و بازگشت به سرزمین خود به حاکمان و سران عرب تکیه کرده بودند. خروج انسان فلسطینی از سرزمین برای او مرگ در غربت را به دنبال دارد، چرا که رویای بازگشت او با نفاق و عدم اخلاص سران عرب نسبت به قضیه‌ی فلسطین مواجه شده است:

و كلُّ البلادِ مرايا/ و كلُّ المرايا حجرٌ/ ماذا نحاولُ هذا السفر؟/ هناك قتلوك/ هناك قتلوني (همان: ۴۶۵)

«چرا برای این سفر تلاش می‌کنیم؟ در حالی‌که تمام سرزمین‌ها آینه‌اند و تمام آینه‌ها سنگند. چرا برای این سفر تلاش می‌کنیم. آنجا تو را کشتند، آنجا مرا کشتند».

«مرايا رمز خودشیفتگی است و نزد درویش به کشف حقیقت اشاره دارد، حقیقت شاعر، ملت و قضیه‌ی فلسطین. "مرايا" در این شعر به چهره‌هایی اشاره دارد که در مقابل شاعر و ملت آواره‌اش همچون سنگ سخت شده‌اند و منظور از آن عرب‌هاست» (یحیی، ۲۰۰۳: ۴۸) لذا درویش می‌گوید: در چنین شرایطی فایده‌ی سفر و مهاجرت چیست؟

شاعر صلح اعراب با اسرائیل را بیهوده می‌داند و مذاکرات آنان را در رنج و اندوه آوارگی انسان فلسطینی سهیم می‌داند:

و كانت أناشيدُ أهلي العربِ / تُرتَّبُ أمتعةَ اللاجئِ / و تُبني جسورَ العبورِ ... (همان: ۴۷۵)

«سروده‌های خویشان عربم باروبنه پناهندگان را مرتب می‌کند، و پل‌های عبور را می‌سازد».

منظور درویش از «سروده‌های عرب»، فرایند مذاکرات عرب‌ها با اسرائیل است، که نه تنها هیچ نتیجه‌ای در بر ندارد، بلکه با سکوت عرب‌ها در برابر سران صهیونیست و ناتوانی آنان در دفاع از قضیه‌ی فلسطین زمینه را برای تثبیت موقعیت اسرائیل و رانده شدن فلسطینیان از سرزمین فراهم می‌آورند. در حقیقت عرب‌ها در مورد فلسطینی‌ها بیشتر به شعار تکیه کردند تا عمل، به طوری که در عمل کمک چندانی برای حل و فصل قضیه‌ی آوارگان فلسطینی انجام ندادند و حتی در موارد بسیاری با پیشنهاد‌های خود مبنی بر انجام مذاکرات و پیگیری روند صلح با متجاوزان، فلسطینیان را از حرکت باز می‌دارند. به عبارتی «تمام انقلاب‌هایی که در فلسطین شکل گرفته‌اند در پایتخت‌های عربی دفن شدند» (حمصیان، ۱۳۸۰ش: ۲۰۳).

درویش در ابیات بعدی این قصیده تاکید می‌کند، تمامی کشورها از پذیرفتن انسان فلسطینی خودداری و درخواست حمایت و پناهنده شدن او را در کشور خویش رد می‌کنند:

... لکنَّ کَلِّمًا مَرَّتْ خَطَايَ عَلَي طَرِيقِي / فَرَّتْ الطَّرُقُ البَعِيدَةُ و القَرِيبَةُ / كَلِّمًا آخِثٌ عاصِمَةٌ رَمَتِي
بالْحَقِيبَةِ / فَالتَّجَاثُ إِلَى رَصِيفِ الحُلُمِ و الأشْعَارِ / كم أمشي إلى الحُلْمِي، فَتُسَبِّقُنِي الخَنَاجِرُ (همان: ۶۱۶)

«به زخم‌های در حال خونریزی خود پناه بردم، تا تصویرم را مشخص کنم. اما هر بار که قدم‌هایم از جاده گذشت جاده‌های دور و نزدیک فرار کردند. هر بار پایتختی را جستجو کردم، با چمدان مرا دور کردند. به پیاده‌رو رویا و شعر پناه بردم. چه بسیار در رویایم راه رفتم و خنجرها بر من پیشی گرفتند».

هر بار که انسان فلسطینی به مکانی پناه می‌برد، خنجرهایی برای ضربه زدن آماده می‌شوند و مانع تحقق آرزویش در بازگرداندن سرزمین غصب شده می‌شوند، راهی که انسان فلسطینی قصد پیمودن آن را دارد از زیر پای او کشیده می‌شود. پایتخت‌هایی که به آنها پناه می‌برد، کشورهای عربی (الطرق القریبۃ) و هم کشورهای بیگانه (الطرق البعیدۃ) نیازهای او را برآورده نمی‌کنند، درهای هتل‌ها نیز به روی آنان بسته می‌شود، ساک او پشت سرش پرت می‌شود و خنجرهایی مسموم، رویایی که آرزوی محقق شدنش را داشت، به یغما می‌برند (علی، ۲۰۰۱م: ۵۶).

جهان وسیع عرب برای سفر انسان فلسطینی تنگ است :
واسع ضیقُ هذا المدی (همان: ۴۶۹)
«این فضا وسعتی تنگ است».

«در نقد اجتماعی باید گفت، درویش شاعری است با تعهد ملی، که ویژگی‌های برجسته‌ی اخلاقی عرب را می‌ستاید اما از عیوب اساسی جامعه‌ی خود پرده برمی‌دارد» (نجاریان، ۱۳۸۸ش: ۲۱).

مقاومت و پایداری:

آوارگان فلسطینی از تنهایی و از موقعیت ویژه‌ی خود به ستوه آمده‌اند، آن‌ها از این‌که نقش قربانی داشته باشند در رنجند. آنچه که مردم آواره فلسطین در پی‌اش هستند، زندگی در ورای چنین وضعیت کاذب و زیستن آرام در جایی است که در آن زاده شده‌اند. آن‌ها برآنند که هستی و سپهر انسانی خویش را از چنگ اشغالگری بربرگونه برهانند، و خود را از توهم صلحی که جز ویرانی به بار نمی‌آورد نجات دهند. شعر مقاومت دعوتی است به اتحاد فلسطین تنها مانده برای نوشتن «سوره‌ی عائد» که رمزی از بازگشت مسجل و حتمی به فلسطین است:

أیها اللحمُ الفلِسطینیُّ یا موسوعَةَ البارودِ منذُ المنحنيقِ /إلی الصواریخِ التي صُنعت لأجلک فی بلادِ
الغربِ، یا لحمَ الفلِسطینیِّ، فی دول القبائل و الدویلات التي اختلفت علی ثمن الشّمندر و البطاطا / و
امتیاز الغاز، و اُحّدت علی طردِ الفلِسطینیِّ من دمه/ تجمّع، أیها اللحمُ الفلِسطینیُّ فی واحدٍ / تجمّع
وأجمّع الساعِدَ / لتکتبَ سورةَ العائدِ... (۲۰۰۰م، ج ۲: ۱۴۳)

«ای گوشت فلسطینی، ای دایره‌المعارف باروت از زمان سنگ‌انداز گرفته ... تا زمان موشک‌هایی که به خاطر تو در غرب ساخته شده‌اند، و ای گوشت فلسطینی در کشورهای قبیله‌ای و اماراتی که بر سر قیمت چغندر، سیب زمینی و امتیاز گاز اختلاف پیدا می‌کنند و بر سر بیرون راندن فلسطینی‌ها از خون خویش متحد می‌شوند. ای گوشت فلسطینیان در پیکر جمع شو، جمع شو و بازوی خود را جمع کن، تا سوره‌ی بازگشت را بنویسی».

جنایت‌های «صبرا و شاتیلا» و اردوگاه «تل الزعتر» و کشته شدن، اسارت و آواره شدن هزاران فلسطینی بی‌گناه در کشورهای عربی کافی است تا انسان آواره فلسطینی متوجه شود، چقدر تنه‌است و برای نجات راهی جز مقاومت پیش روی او نمانده است:

یا أيُّها الولدُ المکترُ لندی / قاوم! / یا أيُّها البلدُ المسدسُ فی دَمی / قاوم! (همان، ج ۱: ۶۱۵)

«ای فرزند پیشکش به بخشش، مقاومت کن. ای سرزمین ششگوشه در خونم مقاومت کن.»

اهمیت شعر درویش به خاطر فلسطینی بودن او نیست، بلکه شعر او، به این خاطر که صدای وجدان آگاه ملتش است، جذاب است و چون در کنار قضیه و انتفاضه‌ی فلسطین ایستا و مقاوم است و بر عدم مهاجرت و دوری از وطن تاکید می‌کند، سرشار از عاطفی‌ترین لحظه‌های گذر یک ملت مبارز است (حسینی، ۱۳۸۶ش: ۲۴۰). درویش در اشعار خود همواره از آوارگان فلسطینی می‌خواهد، اردوگاه و تبعید را وطن خود انتخاب نکنند و آنان را به مبارزه تشویق می‌کند و از هموطنانی که در سرزمین مانده‌اند نیز می‌خواهد با مقاومت در برابر ظلم و ستم دشمن که در سدد بیرون راندن آنان است در سرزمین بمانند و به آوارگی تن ندهند. او در قصیده‌ی «مزامیر» بدون استفاده از تعبیر مستقیم، این مفاهیم را با رمزی شفاف که درک آن دشوار نیست به مخاطب خود می‌رساند:

طُوبی لِمَن یتذکَّرُ اسمَه الأَصلي بلا أخطاء! / طُوبی لِمَن یأکُلُ تَفاحه و لا یصبیحُ شجرهً / طُوبی لِمَن یشربُ مِن میاهِ الأنهارِ البعیده و لا یصبیحُ غیماً ... / طُوبی للصخره التي تعشقُ عبودیتها/ و لا تَحْتارُ حُرّیه الریح (همان، ج ۱: ۳۸۰)

«خوشا به حال کسی که نام اصلی‌اش را بدون اشتباه به یاد می‌آورد. خوشا به حال کسی که سیب را می‌خورد و درخت نمی‌شود. خوشا به حال کسی که از آب رودهای دورمی‌خورد و ابر نمی‌شود. خوشا به حال صخره‌ای که به بردگی و بندگی‌اش عشق می‌ورزد و آزادی باد را انتخاب نمی‌کند.»

رمزهایی که درویش در این قصیده به کار برده است، همگی از عناصر طبیعت فلسطین گرفته شده است، منظور شاعر از اسم اصلی او، زادگاهش فلسطین است. سیب

دلالت بر خروج از بهشت دارد و در اینجا بر بیرون رانده شدن فلسطینیان از سرزمین تأکید می‌کند. درخت رمز تمسک جستن و ثبات است و مقصود شاعر ماندن و اقامت گزیدن در اردوگاه‌ها و کشورهای دیگر است. رندهای دور بر دوری از وطن، و ابر بر پراکندگی و سرگردانی دلالت می‌کند. و اما صخره رمز سرزمین مقدس و بقا و ثبات فلسطینیان در آن است. این واژه در مقابل باد آمده که دائماً در حال تحرک است و هر جا بخواهد می‌وزد، هر کس که بخواهد تکیه‌گاهی بیابد نمی‌تواند بر باد تکیه کند، چرا که به ناچار سقوط خواهد کرد، آزادی که از نوع آزادی باد باشد نوعی توهم آزادی است. بدست آوردن آزادی برای کسی که از سرزمین کوچ می‌کند کار آسانی نیست، زیرا امیدی به عطوفت باد نیست (عصفور، ۱۹۹۸ م: ۱۱۴).

درویش بر این نکته تأکید می‌کند، که نقشه‌ای که می‌خواهد حق بازگشت آوارگان فلسطینی را با رفتن به جاهای دیگر جایگزین نماید هدفش این است که بین سرزمین و مردمش جدایی بیندازد، از این رو تأکید می‌کند که عاشق سرزمین خویش است و به مسافرت و خروج از آن تن نخواهد داد:

وطنی لیس حقیبة/ و أنا لست مسافر/ إني العاشق، و الأرض الحبیبة! (همان، ج ۱: ۳۴۷)

«وطن من چمدان نیست و من مسافر نیستم، من عاشقم و عشق من سرزمین من است.»

او از هموطنانش می‌خواهد که در وطن بمانند، زیرا سرزمینی که مردمانش از آن برونند، می‌میرد، در حالی که همه‌ی تلاش آنان باید در جهت زنده نگهداشتن فلسطین باشد.

درویش برای بیان این مفهوم به سراغ میراث می‌رود و از میراث دینی و اسطوره‌ای بهره می‌گیرد. او متن شعری خویش را با استناد بر میراث غنی ساخته است، «متنی که از گذشته و آینده جدا باشد متنی عقیم است و در آن ثروتی نیست و به تعبیر رولان بارت «متنی بدون سایه است» (الرزقة، ۲۰۰۳ م: ۴۴). نکته‌ی اساسی که ذکر آن در اینجا ضروری می‌نماید، این است که گاه تمام سعی و تلاش درویش در این است، که میراث

دینی و اسطوره‌ای را از فضای ذهنی مردم خارج و به یک فضای جدید و پویای سیاسی و اجتماعی وارد نماید، تا در سایه‌ی آن کلام اصلی خود را بازگو کند:

یا نوح! / لا ترحل بنا / إنَّ المماتَ هنا سلامةٌ / إنا جُدورٌ لا تعیشُ بغيرِ الأرضِ... (همان، ج: ۱):

(۱۱۱)

«ای نوح! از میان ما کوچ نکن، چرا که مرگ در اینجا سلامت است. ما ریشه‌هایی هستیم که جز در وطن زنده نمی‌مانیم...».

درویش می‌داند که غربت برای فلسطینیان، چیزی جز رنج و اندوه به‌دنبال ندارد، لذا برای دعوت فلسطینیان به پایداری و ماندن در سرزمین، شخصیت نوح (ع) را فرا می‌خواند اما از ایشان می‌خواهد، به هجرت خویش ادامه ندهد، بلکه در سرزمین بماند، چرا که ریشه تنها در خاک می‌تواند زنده بماند.

درویش در راستای غنی کردن متن و وسعت بخشیدن به دیدگاه‌هایش، همچنین ایجاد فرصت تأمل، به اسطوره‌ی اودیسیوس استناد می‌جوید، اما برای تشویق فلسطینیان به مقاومت، این اسطوره را از فضای اصلی آن خارج می‌سازد:

و أنا ابنُ عولیسَ^۴ الَّذي انتظرَ البریدَ من الشمالِ / ناداه بَحَار و لكن لم يُسافر / لجمَ المراكبِ و انتحى
أعلى الجبالِ / يا صخرةً صلَّى عليها والدي لتصونِ ثائرٍ / أنا لَنْ أُبعَكَ باللاي / أنا لَنْ أُسافرُ / لَنْ أُسافرُ
... لَنْ أُسافرُ! (همان، ج: ۱: ۱۰۷)

«من پسر عولیس هستم که در انتظار نامه از شمال هستم. دریانورد او را صدا زدند، اما مسافرت نکرد. کشتی‌ها را نگه داشت و به بالای کوه‌ها رفت. ای صخره‌ای که پدرم بر آن نماز خواند تا انقلابی با عفت زندگی کند، من تو را به مرواریدها نخواهم فروخت... سفر نخواهم کرد... سفر نخواهم کرد... سفر نخواهم کرد.».

رمزی که درویش در این شعر به کار برده است، منطبق با قضیه‌ی فلسطین است. انسان فلسطینی مقیم در سرزمین‌های اشغالی همان پسر عولیس است، که در انتظار بازگشت پدر خویش و به عبارتی منتظر بازگشت آوارگان فلسطینی است. علی‌رغم گذشت زمان و شدت اندوه و تشویق برای فراموشی، انتظار می‌رود بر اساس روند اسطوره، تلیماک فرزند اودیسیوس به دنبال پدر کوچ کند تا او را بیابد، اما انسان

فلسطینی نمی‌پذیرد که در جستجوی پدر از سرزمین خارج شود، او ایمان دارد که به زودی پیروز خواهد شد و پدر نیز به سرزمین باز خواهد گشت. ابیات درویش در این شعر بسیار زیبا و پربار است، اما "رجاء النقاش" بر این عقیده است که «درویش در این شعر غنایی که می‌توانست، با بهره‌گیری از رمز اولیس و به تصویر کشیدن رنج و اندوه او به شعر خویش ببخشد، را از دست داده است، و تنها به بهره‌گیری از استعاره در این چند بیت اکتفا کرده است... در این اسطوره فرزند در جستجوی پدر خارج می‌شود، اما در شعر درویش فرزند خروج از سرزمین را نمی‌پذیرد این کاربرد ضعیف و محدود رمز در دیگر اشعار درویش نیز می‌بینیم، او در استخدام رمزهای بزرگ به استخدام سطحی و جزئی آن اکتفا می‌کند بدون اینکه آن را محور اساسی شعر قرار دهد» (النقاش، ۱۹۷۱م: ۲۳۴). اگر چه نقاش یکی از بهترین کسانی است که به بررسی و نقد شعر درویش پرداخته است، اما «خارج کردن رمز از محتوای اصلی آن از ابداعات شعری درویش در زمینه‌ی رمز محسوب می‌شود، رمز درویش مخصوص خود اوست، چنانکه خود او نیز بر این مطلب تاکید کرده است» (علی، ۲۰۰۱م: ۱۴۱). درویش در این شعر مفاهیم اسطوری را از جنبه‌های ذهنی و خیال‌انگیز رها ساخته و کارکردی اجتماعی-سیاسی به این مفاهیم بخشیده است. این امر دلیل بر ضعف درویش در بکارگیری اسطوره نیست، بلکه باید چنین گفت، که درویش در زمینه‌ی بکارگیری اسطوره نوآوری کرده است، به نحوی که این اسطوره‌ی قدیمی در شعر او از تراژدی امروز فلسطین سخن می‌گوید.

داستان حضرت یوسف به دلیل برخورداری از دلالت‌های تاریخی سازگار با وضعیت مردم فلسطین مورد توجه بسیاری از شاعران معاصر قرار می‌گیرد، تا به واسطه‌ی آن، تجربه‌ی شعری خود و رنج و اندوه مردم آواره فلسطین را بازگو نمایند. محمود درویش این تفکر را به‌زیبایی در قصیده‌ی «أنا یوسف یا أبی» منعکس می‌کند:

أنا یوسفُ یا أبی، إخوانی لا یُجُونی، لا یریدوننی بینهم/ یا أبی یَعتدونَ علیّ و یرموننی بالخصی و الکلام، یریدوننی أن أموت لکی/ یمدحوننی و هم أوصدوا بابَ بیتک دونی، و هم طردونی من الحقل/ هم سَمّوا عینی یا أبی، و هم حَطَموا لعینی یا أبی/ حیثَ مرَّ النسیمُ و لاعبَ شعری/ غاروا و ثاروا علیّ و

ثاروا علیک فما صنعت لهم یا اُبی؟ (۲۰۰۰م، ج ۲: ۳۵۹)

«من یوسفم پدر، برادرانم مرا دوست ندارند و مرا در بین خود نمی خواهند. بر من ظلم می کنند و سنگریزه و کلام را به سوی من پرتاب می کنند. مرا مرده می خواهند تا مرا مدح کنند. آنان در خانه‌ات را به رویم بسته‌اند و از مزرعه بیرونم کرده‌اند. پدر آن‌ها انگور مرا مسموم کرده و اسباب بازی‌هایم را شکسته‌اند. هنگامی که نسیم می‌وزد و با موهایم بازی می‌کند، به من و تو هجوم می‌آورند. با آن‌ها چه کردی پدر؟»

«شاعر در این قصیده از واژه «أبی» که دارای بار عاطفی بسیار بالایی است، استفاده می‌کند تا از پناه بردن یوسف به مهر پدری و غربت وی در میان برادرانش سخن گفته باشد، برادرانی که امروز او را با کینه‌توزی و خیانت‌های خویش عذاب می‌دهند. در ابیات بالا تعبیری که در انعکاس دادن معنای رنج و اندوه مؤثرند و لفظ یوسف را پویایی می‌بخشند عبارتند از «لایحَبُونی»، «لایریدوننی»، «یرموننی» و... درویش این رنج را در ابیات بعدی با عبارت «أنت سمیتنی یوسفاً» به اوج می‌رساند، زیرا معنای لغوی «یوسف» غم و اندوه می‌باشد» (عرب و حضاوی، ۱۳۸۸ ش: ۱۲۰):

و أنت سمیتنی یوسفاً، و هم / أوقفونی فی الجُبِّ، و اتَّهَمُوا الذئبَ و الذئبُ أرحمُ من إخوانی...
...أبت! / هل جنیت علی أحدٍ عندما قلتُ إنَّی رأیتُ أحدَ عشرَ کوکباً و الشمسَ / و القمرَ رأیتهم لی
ساجدین^۵ (همان: ۳۵۹)

«تو مرا یوسف نامیدی و آنان مرا در چاه انداختند و گرگ را متهم کردند. و گرگ از برادرانم مهربان‌تر است، پدر آیا در حق کسی جنایتی مرتکب شدم، آنگاه که گفتم یازده ستاره و ماه و خورشید را دیدم، که در برابر من سجده کردند».

قصیده «أنا یوسف یا اُبی» تنها روایتی از داستان یوسف پیامبر نیست، بلکه اشاره به یوسف و یوسف‌های زمانه دارد که هر روز و هر ساعت در چاه انداخته می‌شوند. این شعر زبان حال مردم فلسطین و صدای دردهای آنان است، که درویش آن را به - شیوه‌ای سحرآمیز به قلم کشیده است. «پس از محاصره‌ی بیروت درویش چون یوسف است که برادران خائن او -اعراب- وی را می‌فروشنند، در حالیکه گرگ -رژیم صهیونیستی- مهربان‌تر از آنان است» (رستم‌پورملکی، ۱۳۸۳ ش: ۳۰).

امید بازگشت به سرزمین:

درویش هرگاه از رنج و اندوه و مصیبت انسان فلسطینی سخن می گوید از امید نیز سخن می گوید، چرا که او معتقد است، مرگ و زندگی در وطن آشفته اش با هم همراهند: «الموتُ و الميلاؤُ في وطني المؤلَّهُ تُأمان» (همان، ج: ۱: ۲۱۸)

امید بازگشت به سرزمین در دل درویش همواره زنده است، او در شعر خویش همواره به بازگشت بشارت می دهد:

أصواتُ أحبائي تشقُّ الريح، تفتحُ الحصونَ / يا أمتنا إنتظري أَمَامَ البابِ... إِنَّا عائدونَ (همان: ۱۰۷)
«صدای دوستانم بادها را می شکافد، قلعه ها را در هم می شکند. مادرم در آستانه ی در منتظر باش... ما برمی گردیم».

علاوه بر این او همواره با باقطعیت و با لحنی خوشبینانه تأکید می کند که آوارگی سرنوشت محتوم و شوم فلسطینیان نخواهد بود، بلکه انسان فلسطینی خود سرنوشت خویش را می سازد:

هذا زمانٌ لا كما يتخيلون... / بمشيئة الملاح تجري الريح... / و التياز يغلبه السفير! (همان: ۱۰۸)
«این زمان آنگونه که آنان می پندارند که به خواست دریانورد باد حرکت می کند و کشتی بر جریان غلبه می کند نیست...».

خمیر مایه ی شعر درویش حرکت و جوشش و امید است و تلاش هایی که می تواند دودمان ظلم را به آتش بکشد و آن را ویران سازد:

و عَرَفْنَا ما الذي يجعلُ صوتَ القُبْرَةِ / خنجراً يلمعُ في وجهِ الطغاةِ / و عَرَفْنَا ما الذي يجعلُ صمتَ المقبرةِ مهرجاناً... و بساتيرَ الحياةِ (همان: ۳۴۵-۳۴۴)

«و دانستیم که چه چیزی صدای چکاوک را خنجر می گرداند، که بر چهره جنگجویان می درخشد و دانستیم که چه چیزی سکوت گورستان را عید و گلستان زندگی می گرداند».

درویش ایمان دارد بهار از دل پائیز و زمستان نشأت می گیرد و بر این نکته تأکید می کند که دشمن نمی تواند در مقابل موج انقلابی که سراسر سرزمین های اشغالی را فرا

جایگاه آوارگان فلسطینی در شعر محمود درویش ۵۱

گرفته بایستد، چرا که درویش با شعرهای انقلابی خویش همواره در صدد تشویق و تحریک عواطف انسان فلسطینی است:

أخبروا السلطانَ / أنَّ البرقَ لا يُجسُّ في عودِ ذُرَّةٍ / للأغاني منطِقُ الشمسِ، و تاريخُ الجداولِ / و لها
طبغ الزلازل (همان: ۲۴۳)

«سلطان را با خبر کنید، که آذرخش در نی ذرت محبوس نمی‌ماند، ترانه‌ها منطق خورشید دارند و تاریخ جویبارها و طبیعت زلزله‌ها را».

امید پیروزی و بازگشت به سرزمین‌های اشغالی در دل درویش همیشه زنده است، روزی فلسطین به فضل دستان کودکان سنگ نجات خواهد یافت و با بازگشت به وطن، رنج و اندوه پایان می‌یابد و شادی و سرور و آرامش به دل‌ها باز خواهد گشت:

يا أطفالَ بابل! / يا مواليدَ السلاسلِ / ستعودونَ إلى القدسِ قريباً / و قريباً تكبرونَ / و قريباً تحصدونَ
القمحَ من ذاكرةِ الماضي قريباً يصبحُ الدَّمعُ سنابلَ / آه يا أطفالَ بابل / ستعودونَ إلى القدسِ قريباً / و قريباً
تكبرونَ (همان: ۴۰۰)

«ای کودکان بابل! ای زادگان زنجیرها، به زودی به قدس باز خواهید گشت و به زودی بزرگ می‌شوید. به زودی گندم را از حافظه‌ی گذشته درو می‌کنید و به زودی اشک، خوشه‌ها خواهد شد. آه ای کودکان بابل به زودی به قدس باز خواهید گشت. و به زودی بزرگ می‌شوید».

کودک بابلی به تاریخ یهود اشاره دارد، این دوره یکی از شدیدترین و پردردترین دوره‌ها در خاطره‌ی یهود است. شاعر بین اسارت و آوارگی یهودیان که شش قرن قبل از میلاد روی داده است، و آوارگی فلسطینیان و بیرون رانده شدنشان از فلسطین توسط صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۸م، همچنین بین بازگشت مسیح به قدس و بازگشت کودکان فلسطینی، شباهت برقرار کرده است. قدس از ناپاکی صهیونیست‌ها آزاد می‌شود و در آن هنگام، اشک به خوشه تبدیل می‌شود، خوشه‌هایی که رمز شادی و استقرار و آرامش در وطن هستند (دیب السلطان، ۲۰۱۰ م: ۹).

نتیجه‌گیری:

مهم‌ترین نتایج این پژوهش را می‌توان این‌گونه بیان نمود:

- محمود درویش در شعر خویش، رنج و اندوه آوارگان فلسطینی، غربت، فقر و محرومیت، بی تفاوتی سران عرب را به خوبی منعکس کرده است.

- درویش ۲۵ سال از عمر خویش را در کشورهای مختلف و تبعید به سر برده است، لذا رنج و اندوه را همچون سایر فرزندان این ملت با تمام وجود حس کرده و در شعر خویش به زیبایی انعکاس داده است.

- شعر درویش به قضایای انسانی آوارگان فلسطینی به مفهوم وسیع آن می‌پردازد؛ او می‌خواهد شعر به طور کامل به انسان آواره، رنج و عذاب او، آرزوها و رویاهایش بپردازد.

- درویش برای بیان دردها و آرزوهای انسان آواره فلسطینی تمام تاریخ و فرهنگ و میراثی که در طول قرن‌ها در فلسطین جریان یافته است، به نکویی در شعر خویش به کار می‌بندد.

- محمود درویش در شعر خویش، سوداوی مزاج و متشائم نیست و رنج و اندوه تنها بر صلابت و پایداری و مبارزه طلبی او افزوده است. او بر این باور است که انسان آواره فلسطینی به اذن خدا در آینده‌ای نزدیک پیروز می‌شود و به وطن باز خواهد گشت.

- رمز در شعر درویش به عنوان ابزار بیان، و جهت تأثیر هنری و درونی بر مخاطب، حضوری پر رنگ دارد.

پی‌نوشت

۱- کولی: نام مردمی دوره‌گرد و بی‌خانمان است، که نزدیک به هزار سال پیش به‌علت فشار اقوام مغول از سرزمین خود واقع در شمال هندوستان بیرون رانده شده و در سراسر جهان پراکنده شدند. آنها به تدریج از طریق ایران به شمال آفریقا و سپس اسپانیا و سایر کشورهای اروپایی کوچ کردند. کولی‌ها در در ممالک مختلف به‌ویژه اروپا همواره تحت فشار بوده و اغلب از سرزمینی به سرزمین دیگر رانده می‌شوند (saripishgiri.wordpress.com).

۲- فدریکو گارسیا لورکا (۵ ژوئن ۱۸۹۸ - ۱۹ آگوست ۱۹۳۶) شاعر و نویسنده اسپانیایی است. لورکا در ۳۸ سالگی به دست پارتیزان‌های ملی در جنگ داخلی اسپانیا کشته شد (از

جایگاه آوارگان فلسطینی در شعر محمود درویش ۵۳

ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد؛ لورکا در اشعار معاصر عربی به عنوان رمز آزادی و رنج فراوان، وارد شده است.

۳- هاجر، نام همسر حضرت ابراهیم و مادر حضرت اسماعیل علیهما السلام می‌باشد. وی کنیزی بود که حاکم مصر، سنان بن علوان، در سفر ابراهیم و همسرش به آن دیار، به ساره بخشید. سارا نازا بود و فرزندی نداشت، و چون دریافت که حضرت ابراهیم از این قضیه دل‌آزرده است، هاجر را به وی بخشید. پس از مدتی هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد. ساره از این پیشامد ناراحت شد و قادر نبود که این ماجرا را ببیند. لذا به حضرت ابراهیم گفت که من طاقت تحمل اینان را ندارم و آن‌ها را از نزد من ببر. حضرت ابراهیم، هاجر و فرزندش اسماعیل به راهنمایی جبرئیل به سرزمین مکه که در آن زمان بیابانی بی‌آب و علف بود، برد و در بیابان رها کرد. ذخیره آب و غذای آنان تمام شد و تشنگی در صحرای سوزان مکه بر آنان چیره شد. هاجر به گمان این‌که از دور چشمه‌ای آبی را می‌بیند، هفت بار مسیر را دوید و چون بدانجا رسید، در می‌یافت که سرابی بیش نبوده است (دانشنامه رشد).

۴- عولیس یا اودیسیوس (به معنی سرگردان) قهرمان یک اسطوره یونانی می‌باشد. او پادشاه ایثاکاست که ۲۰ سال در دریاها به کل دنیا سفر می‌کند و با همراهی مرد قوی هیکللی با نام هرکول به دنبال پشم زرین می‌رود و آن را می‌یابد در نهایت به دلیل طولانی شدن سفرش خدمه‌اش را از دست می‌دهد اما آتلوس خدای باده‌ها به او هدیه‌ای می‌دهد که برگشتش را تضمین می‌کند. او کیفی پر از باد به او می‌دهد تا با آن کشتی‌اش را حرکت دهد! او نیز در نهایت در دریا می‌میرد. عولیس در شعر معاصر عربی نماد رنج و محنت می‌باشد.

۵- اشاره به آیه شریفه: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» یوسف/۴.

منابع و مآخذ

-قرآن کریم

-أبو شاور، سعدی (۲۰۰۳م)، تطور الاتجاهات الوطنية في الشعر الفلسطيني المعاصر، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

- حسینی، سید عبدالقادر (۱۳۸۶ش)، رمز و التزام در شعر محمود درویش، سقز، چاپخانه آزاد سقز.

٥٤ نقد ادب معاصر عربي

- حمصيان، احمد رضا (١٣٨٠ش)، فرايند صلح و كشورهاى متخاصم، نشر كنكاش.
- درويش، محمود (٢٠٠٠م)، ديوان، المجلد الأول، الطبعة الثانية، بيروت، دارالعودة.
- ----- (٢٠٠٠م)، ديوان، المجلد الثاني، الطبعة الثانية، بيروت، دارالعودة.
- ----- (١٩٩٠م)، الرسائل (محمود درويش و سميح القاسم)، بيروت، دارالعودة.
- ----- (١٩٩٥م)، لماذا تركت الحصان وحيدا، بيروت، منشورات رياض الريس.
- ----- (٢٠٠٥م)، لا تعتذر عما فعلت، الطبعة الثانية، رياض الريس للكتب و النشر.
- ديب السلطان، محمد فواد (٢٠١٠م)، «الرموز التاريخية و الدينية و الاسطورية فى شعر محمود درويش»، مجلة الجامعة الاقصى، المجلد الرابع عشر، العدد الأول.
- الرزقه، يوسف (٢٠٠٣م)، «المنفى و تجلياته فى الشعر الفلسطينى»، مجلة الجامعة الإسلامية، المجلد الحادى عشر، العدد الأول، غزة، فلسطين.
- رستم پور ملكى، رقيه (١٣٨٣ش)، «التناص القرآنى فى شعر محمود درويش»، مجلة الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية و آدابها، العدد الثالث.
- سعادة، ميشال (٢٠٠٩م)، محمود درويش عصى على النسيان، الطبعة الأولى، بيروت، رياض الريس.
- شاكرا، تهانى (٢٠٠٤م)، محمود درويش ناثرًا، الطبعة الأولى، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- عرب، عباس (١٣٨٨ش)، حصاوى، محمدجواد: «حضور نمادين پیامبران در شعر معاصر عربى»، مجله زبان و ادبيات عرب، دانشگاه فردوسى مشهد، شماره يك.
- عصفور، محمد (١٩٩٨م)، مزامير الناثر الهارب محمود درويش و أزمة الشاعر الفلسطينى (زيتونة المنفى، دراسات فى شعر محمود درويش)، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- على، ناصر (٢٠٠١م)، بنية القصيدة فى شعر محمود درويش، الطبعة الأولى، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- القاسم، افنان (١٩٨٧م)، مسألة الشعر و الملحمة الدرويشية، بيروت، عالم الكتب.
- قمحية، محمد مفيد (١٩٨١م)، الاتجاه الانسانى فى الشعر العربى المعاصر، بيروت، دار الآفاق الجديدة.
- النابلسى، شاكرا (١٩٨٧م)، مجنون التراب، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- نجاريان، محمد رضا (١٣٨٨ش)، «بن مايههاى ادبيات پايدارى در شعر محمود درويش»، نشرية ادبيات پايدارى، دانشگاه شهيد باهنر كرمان، سال اول، شماره اول صص ٢٢٢-٢٠١.
- النقاش، رجاء (١٩٧١م)، محمود درويش شاعر الأرض المحتلة، الطبعة الثانية، بيروت، مؤسسة دارالهلال.

جایگاه آوارگان فلسطینی در شعر محمود درویش ۵۵

- یحیی، أحلام (۲۰۰۳م)، عودة الحصان الضائع «وقفه مع الشاعر محمود درویش»، دمشق، نینوی للدراسات والنشر.

اینترنت

- کولی‌ها جمعیت پرخطر فراموش شده، خبرنامه پیشگیری: Aripishgiri.wordpress.com

- ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد: <http://fa.wikipedia.org>

- دانشنامه رشد: <http://daneshnameh.roshd.ir>

اللاجئون الفلسطينيون في شعر محمود درويش

رسول بلاوى^١

سميه صولتى^٢

اعظم صادقيان^٣

الملخص:

يُعتبر الشاعر الفلسطيني، محمود درويش من رواد المقاومة الفلسطينية، فقد جعل شعره في أهداف فلسطين، و تطرّق في شعره إلى آلام المواطنين و أمالهم، فمن أبرز أغراضه الشعرية، الحالة المؤسفة للاجئين الفلسطينيين في المخيمات و البلدان العربية. إن أشعار درويش - في نظرة عاقمة - مرآة تعكس مشاعر اللاجئين و المظلومين الذين تُداس حقوقهم البشرية، فهو في مقام الشاعر، يتحدّث عن هذا الوجد الممض أمام الأفكار و الضمير الإنساني العام.

لقد استخدم محمود درويش جميع آليات الشعر و طاقاته لإيصال صوت الشعب الفلسطيني اللاجئ للآخرين، و من هذه الآليات و التقنيات التي اعتمد عليها الشاعر، استدعائه للتراث و الرموز. هو يحبّ الوطن، و يتألم لصرخة المظلومين و اللاجئين الفلسطينيين، لكنّ شخصيته ليست سوداوية المزاج أو متشائمة؛ فالآلم و الحزن لا يستطيعان أن يعترضوا مسيرته النضالية، بل يضاعفان روح الصمود و المقاومة و التحديّ فيه. و بما أنّ شعر درويش هو صدى لآلام الناس و أمالهم، و القلب النابض للأدب الفلسطيني المقاوم، فقد بذلنا جهدنا في هذه الدراسة التي اعتمدت في حطّتها على المنهج الوصفي - التحليلي، لدراسة مكانة مخنة اللاجئين الفلسطينيين و آلامهم و أحزانهم في تجربته الشعرية.

الكلمات الرئيسية: الشعر العربي الحديث، محمود درويش، اللاجئون الفلسطينيون، الآلم و الحزن.

١- دكتوراه في اللغة العربية و آدابها - خريج من جامعة فردوسي مشهد.

٢- ماجستير في اللغة العربية و آدابها من جامعة كردستان.

٣- ماجستير في اللغة العربية و آدابها من جامعة كردستان.